

واقف

(حکایت و واقف)

نغمه گار از نگاه تو	مرازان فتنه تمام برد
زیر گمان سبزه تو	گرفتار و سینه روزم
که بنشیند پیراه تو	بین عاشق گفتم کن
در خنده دور ماه تو	ز جیب لب و لب تو ای م
دل دهن بر نگاه تو	تو سبها زردی بازم
به از لاله گناه تو	تو کرد و خفت چون گل
که مایه فرج و راه تو	کس را مادرت (واقف)

لود عاشق از این قسم  
 که ره دارد در دل بریم  
 که ره دارد در دل بریم

مار ۱۲ سنه ۱۹۴۷

تقریباً از راه